

توصیف درون با بازنمایی شهر بررسی جغرافیای ادبی در بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم نادر ابراهیمی

دانیال بسنج^{1*}، آزاده حکمی²، دومینیک کارنوا ترابی³

1. استادیار زبان و ادبیات فرانسه و لاتین، دانشگاه شهید بهشتی

2. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه و لاتین، دانشگاه شهید بهشتی

3. دانشیار زبان و ادبیات فرانسه و لاتین، دانشگاه شهید بهشتی

دریافت: 1398/8/4

پذیرش: 1399/5/6

چکیده

ابراهیمی در این کتاب داستان عشقی را تعریف می‌کند که از دوستی دو کودک ریشه گرفته، در جوانی‌شان شکوفا و در کتاب *بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم* توصیف شده است. این رابطه بیش از آنکه به زمان مربوط باشد، وامدار مکان است. در اجتماعات بشری، شهر به‌عنوان مرکز اتفاقات شناخته می‌شود و داستان نادر ابراهیمی در شهری می‌گذرد که جلوه آن در بار نخست سکونت، هیچ شباهتی به شهری که بعدها روایت می‌شود، ندارد. این امر از منظر نقد مضمونی و جغرافیای ادبی که معتقد است بیرون، درون را روایت می‌کند، قابل بررسی و تحلیل است. در این پژوهش از نظرات میشل کولو بهره گرفته‌ایم تا شاهد استحاله شهر باشیم که همپای راوی/قهرمان داستان تغییر می‌کند و چرایی این تغییر در داستان زندگی پرسوناژ نهفته است. در واقع این متد معتقد است که بررسی جغرافیای متن، دسترسی و درک جهان متن را ساده می‌کند، ولی در انتها خواهیم دید که علاوه‌براین، شهر همتای قهرمان حضور فعال دارد و می‌تواند به‌عنوان یکی از پرسوناژها مطرح باشد.

واژگان کلیدی: نقد جغرافیایی، جغرافیای ادبی، میشل کولو، نادر ابراهیمی، *بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم*.



1. مقدمه

متن ادبی با افزودن چاشنی تخیل به مکان‌های جغرافیایی، مکان‌هایی را بازآفرینی می‌کند که نه تنها درون‌مایه‌های مکان‌های واقعی را دارند، بلکه چیزهای بیشتر و تخیلی‌تری هم دارند. اثر تخیل را شاید بتوان همانند مهی تعریف کرد که بخش‌های خاصی از شهر را می‌پوشاند و بخش‌های واقعی آن را طور دیگری باز می‌نماید؛ به گونه‌ای که نه شبیه مکان نخست است و نه شبیه مکانی صد درصد تخیلی. در عین حال بازیابی این شهر در تخیل نویسنده و مطابقت آن با شهر واقعی ما را به کشف جغرافیای ادبی اثر و جغرافیای ذهنی نویسنده می‌رساند. این شاخه، از تحقیقات باشلار نشئت گرفته و سپس در آثار باختین (نظریه پیوستار زمانی - مکانی) و نظریه فوکو (دگرآرمان‌شهر) گسترش یافته است، ولی برای تکامل ناچار بوده منتظر کولو بماند.

در این جستار سعی خواهیم کرد مکان را براساس تعریف جغرافیای ادبی میشل کولو در کتاب *بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم* بررسی کنیم.

1-1. ضرورت تحقیق

شهر صرفاً یک کالبد یا سیمای بیرونی نیست، بلکه «طعم شهر» (حبیبی، 1389: 85) درون این کالبد و فضا، علاوه بر «چهره شهر» (همان) اهمیتی درخور دارد و همان‌طور که این درون و بیرون با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، برای درک بهتر یک اثر ادبی نیاز است محیط شهری به درستی شناخته و بررسی شود تا بتوان با توجه به همه عوامل فضایی و غیرفضایی تأثیرگذار بر متن ادبی پرداخت. بنابراین پژوهش‌هایی از این دست نه تنها به شناخت شهر از دید جغرافیایی و معماری کمک می‌کنند، بلکه شناخت بهتری از تخیل نویسنده و متن ادبی به دست می‌دهند.

این امر علاوه بر به دست دادن شناختی بیشتر از محیط‌های فضایی و شهری، ما را با فضاهای موجود در ادبیات فرهنگ ایرانی نیز آشنا می‌کند و از این شناخت می‌توان به

شناخت‌هایی دیگر دست یافت که نویسنده آن را به خواننده خود ارائه می‌دهد؛ البته این بدان معنی نیست که متن ادبی یا رمان یک نویسنده تماماً ما را با شناخت مکان روبه‌رو می‌کند، بلکه نویسنده به این ترتیب جهان‌بودگی خود را توصیف می‌کند و نوع دیگری از همان توصیف مثلث من/جهان/کلمه اتفاق می‌افتد که شناخت هریک از اجزا، به شناخت کلی می‌انجامد. این سیالیت واقعیت یکی از دلایل ضرورت پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است.

2-1. هدف تحقیق

در ادبیات فارسی به استحاله مکان کمتر اهمیت داده شده است. در این پژوهش سعی داریم شهر را به‌عنوان مکان واقعی و مکان تخیلی در متن اثر و از دیدگاه کولو بررسی کنیم. نادر ابراهیمی در ابتدا از فضای کودکی قهرمانان داستان سخن می‌گوید و در انتها به همان فضا برمی‌گردد و در این بازگشت می‌توان سیر استحاله را بررسی کرد. این بررسی در ادامه، به مشخص شدن ارتباط استحاله مکان (مکان بیرونی) و تغییرات درون پرسوناژ (مکان درونی) با هم خواهد انجامید.

3-1. پیشینه تحقیق

جغرافیای ادبی مبحثی چندان نو نیست. ردپای آن را می‌توان در تئوری اقلیم‌ها نزد مونتسکیو و در آثار مادام دوستل یافت که می‌پنداشت ادبیات نزد مردم شمال با آنچه در خط استوا وجود دارد، متفاوت است. اما برای پیدایش جغرافیای ادبی، فرانسه باید تا آغاز قرن بیست و تشکیل دپارتمان‌های جغرافی مدرن و قواعد دانشگاهی منتظر می‌ماند. کولو (2011) نخستین مورد این بررسی را در «طرح‌هایی از جغرافیای ادبی فرانسه» که ضمیمه اثری به نام *ادبیات روستایی* (De Beaurepaire-Fromont, 1907) بوده، می‌داند. در نخستین دهه‌های قرن بیستم جغرافیای ادبی تمایل داشت با پروونسیالیسم ادبی تلفیق شود که بسیار مد بود و در آن زمان طرفدارانی داشت. همان‌چیزی که در کارهای آگوست دوپویی¹، نویسنده *جغرافیای نامه‌های*



ادبی، دیده می‌شود. بعدها و در دوره بین دو جنگ، آلبر تیبوده² این مطلب را با تأکید بر «مواجهه با ادبیات همانند یک منظره» مطرح کرد. اما استفاده فراگیر از مفهوم «جغرافیای ادبی» و مخصوصاً کلمه «منظره» همچنان استعاری باقی ماند و هرگز به مفاهیم فضایی ادبیات نزدیک نشد. این روند شامل نگاه کلی به این مفهوم در حوزه ادبیات است.

جغرافیای ادبی به معنای امروزی را نخستین بار آندره فره³، نویسنده تز «جغرافیای مارسل پروست»، مطرح کرد. اصلاً تصادفی نیست که آندره فره پروست‌شناس بود؛ زیرا در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته همان قدر که به زمان اشاره دارد، به مکان هم اهمیت می‌دهد. در واقع خاطره چیززی وابسته به مکان است. فره (1946) در اثری به نام *جغرافیای ادبی* اشاره می‌کند که تاریخ ادبیات همواره همراه جغرافیا بوده است. از آنجاکه آثار فقط در زمان متولد نمی‌شوند، بلکه همچنان در زمان پدید می‌آیند، نویسندگان طی نگارش در آن فضا و آن مکان زندگی می‌کنند؛ آن‌ها به کشورها، شهرها و سرزمین‌های مختلفی می‌روند، با نسل‌های مختلف و مکاتب گوناگون زندگی می‌کنند.

نقد جغرافیایی و جغرافیای ادبی حاصل برهم‌کنش ادبیات و جغرافیا هستند و طی زمان با اهمیت یافتن مفاهیمی همچون فضا و مکان ارتباط مستقیم دارند و در واقع مکان‌های ادبی و جغرافیایی را در ارتباط با هم بررسی می‌کنند. مطالعات فضا و مکان از سال 1990 در ادبیات اهمیت بیشتری یافت (سید قاسم، 1395: 77). فوکو معتقد است قرن نوزدهم، قرن اهمیت تاریخ است، اما عصر حاضر دوره فضا است. سید قاسم به نقل از فوکو نوشته است: «ما هم‌اکنون در عصر هم‌زمانی هستیم؛ عصر مجاورت، دوری و نزدیکی، همجواری و پراکندگی. در عصر مدرن، فضا و مکان در کارکرد قدرت نقش اساسی ایفا می‌کنند» (همان: 79).

جغرافیای ادبی⁴ که زیرشاخه‌ای از نقد مضمونی شناخته می‌شود، در دهه‌های اخیر گسترش فراوانی یافته است. خطاط معتقد است به این ترتیب جغرافیا دچار تحولی خواهد شد که دیگر وابسته به تحلیل‌های موضوعی انتزاعی نیست، بلکه در ابعاد فرهنگی و انسانی هم گسترش خواهد یافت (خطاط، 1391: 51). اهمیت فضا تا آنجاست که از هویت منفعل

صحنه کنش‌ها بسیار فاصله گرفته و می‌تواند خود به‌عنوان یک کنشگر مطرح باشد. این بخش از دانش، در گذر زمان شاخه‌های فراوانی یافته است که از آن جمله می‌توان به نقشه‌نگاری ادبی و گردشگری ادبی اشاره کرد.

1.4. جغرافیا در ادبیات ایران

امتزاج جغرافیا و ادبیات در متون فارسی هم مشاهده می‌شود. شاهد این مدعا رمان‌های معاصر هستند که فضای همگی در یک شهر یا منطقه خاص سپری می‌شود و ضمن در بر داشتن جزئیاتی از آداب و رسوم منطقه، با جغرافیای منطقه یا نام شهر پیوند نزدیک دارند. از جمله مهم‌ترین این رمان‌ها در دوره معاصر شاید بتوان به شوهر آهوخانم، نوشته علی محمد افغانی اشاره کرد که داستان آن در کرمانشاه می‌گذرد. سووشون سیمین دانشور در شیراز، تبریز مه‌آلود رحیم رئیس‌نیا در تبریز، آتش بدون دود نادر ابراهیمی در ترکمن صحرا، کلیدر محمود دولت‌آبادی در سبزوار، تنگسیر صادق چوبک در بوشهر، سال‌های ابری علی اشرف درویشیان در گیلانغرب و قصه‌های مجید هوشنگ مرادی کرمانی در اصفهان می‌گذرند. این نزدیکی جغرافیایی چنان است که جغرافیای استان فارس از روال داستانی سووشون جدا نیست و مثلاً داستان تبریز مه‌آلود را نمی‌توان در منطقه دیگری تصور کرد. گالان اوچا⁵ و گل محمد⁶ در همان جغرافیا می‌توانند قهرمان باشند. رفتار و گفتار آن‌ها به همان اندازه که وامدار تخیل نویسنده است، مرهون جبر جغرافیایی و فرهنگ و رسومی است که در آن خطه رواج دارد. این لیست گزینه‌های دیگری هم دارد که به جهت پرهیز از اطاله متن در پی‌نوشت 7 به آن‌ها اشاره می‌شود. بررسی مکان و فضا در ادبیات سال‌های اخیر، در مقالات معدودی انجام شده که از آن جمله می‌توان به بررسی حبیبی تحت عنوان «فضای شهری، حیات واقعه‌ای و خاطره‌های جمعی» (1378) اشاره کرد. حبیبی همچنین ده سال بعد کتابی با عنوان قصه شهر تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی نوشت که در آن به مجموعه حوادثی پرداخته است که چهره شهر را دگرگون کرده‌اند. او عناصر شهر را نه در حکم شیء، بلکه به‌عنوان نشانه‌های زندگی



بررسی می‌کند، مثلاً خیابان لاله‌زار، میدان بهارستان، میدان توپخانه فقط مکان نیستند. ستاری (1385) کتابی با عنوان *اسطوره تهران* دارد که در آن به بررسی مکان شهر پرداخته است.

حیبی (1389) در کتاب *قصه شهر تهران* اثبات می‌کند با تشبیه شهر به قصه می‌توان مفهوم جدیدی را طرح کرد. شهر از این نظر که از شهرنشینان مجزا نیست، همواره چون قصه‌ای برای شهروندان حکایت می‌شود و متأثر از آنان است. بازخوانی قصه تهران به مثابه الگویی برای دیگر شهرهای کشور در دوران معاصر می‌تواند راهگشای بسیاری از افسانه‌ها باشد؛ با درک قصه این شهر و دگرگونی‌های آن در روایت‌های متفاوت می‌توان به تشخیص عناصر سازنده آن پرداخت. شهر تهران در دوران معاصر، الگو و دگرگونی‌های آن، تاریخ شهر را بازگو می‌کند و شاید بتواند به درک تاریخ شهر معاصر ایران یاری دهد (1389: 5).

پرستش و مرتضوی (1390) تهران را در رمان‌های دوره رضا پهلوی بررسی کرده‌اند و ریاضی (1391) تحقیقاتش را در مورد کتاب *معاصر یوسف آباد خیابان سی‌وسوم* انجام داده است. جعفری (1391) در پژوهشی فضاها و هویت‌های شهری که اشکال گوناگونی از ساختار و پدیدار شدن آن را در جوامع انسانی می‌نمایانند، در دو رمان معاصر فارسی به نام‌های *سال بلوا* و *سمفونی مردگان* نوشته عباس معروفی، با دو دیدگاه درباره کالبد شهر از نظرگاه انسان‌محور و تحلیل هویت و جنسیت در شهر (شیراز و اردبیل) بررسی کرده است. نقش مدرنیته و مدرنیزاسیون در دولت پهلوی، تأثیر مدرنیته در شهرهای ایرانی جدا از پایتخت، هویت‌های فردی، هویت‌های جمعی، جنسیت، شکل شهر، رابطه شهر با سیستم سیاسی و اجتماعی از محورهای این پژوهش بوده است. با بهره‌گیری از این تاریخچه، تصمیم داریم جغرافیای ادبی را بار دیگر در یکی از مهم‌ترین آثار نادر ابراهیمی بررسی کنیم.

1.5. متدولوژی

جغرافیا اغلب به سمت فرهنگی شدن و ابراز علاقه بیش از پیش به ادبیات پیش رفته است. کولو بر همگرایی خاصی بین ادبیات و جغرافیا تأکید می‌کند: «جغرافی دانان در ادبیات بهترین

توصیف‌ها را برای روابط ملموس، عاطفی و سمبولیک می‌یابند که بشر را با محیط/فضا یکی می‌کند و ادبیات این یکی شدن را در نوع خود به بهترین وجه آشکار می‌کند (Collot, 2011: 2). وی به نظریه مارک بروسو استناد می‌کند که رمان‌نویس‌های معاصر فقط از جغرافیا در متون خود استفاده نکرده‌اند؛ آن‌ها به‌نوعی خود «جغرافی‌دان» هستند. تفکر مکانی خاصی در رمان وجود دارد که نوعی خاص از جغرافیاست (ibid).

همه انواع ادبی که مرزهای آن‌ها با دسته‌بندی‌های غیرواضح مکانی از هم جدا می‌شوند، تئاتر که با اختلاف فاحشی مکان در آن اهمیت دارد، شعر که مکان بیش از حد در آن اهمیت دارد و حتی جایگاه آن در صفحه هم به فضا مربوط است و نیز رمان که داستانی فضایی است و میشل کولو آن را از میشل دوسرتو⁸ وام گرفته است. نامورمطلق در مقدمه خود بر نقد جغرافیایی از ژیل دلوز نقل می‌کند که او فضای صاف را مکانی طبیعی، اندازه‌گیری‌نشده و مملو از رخداد می‌داند که متعلق به دوره پیش از یکجانشینی/شهرنشینی است. به همین نسبت فضای شیاردار به معنی مکانی دارای اتصالات و جدول‌بندی مکان شهری فشرده است. بنابراین دلوز و گاتاری مکان صاف را نماد زندگی کولی‌وار توصیف می‌کنند که حس غالب آن لامسه است، برعکس مکان شیاردار القاکننده یکجانشینی، سوژکتیویته و هنر است و بر حس دیداری تأکید می‌کند (نامورمطلق، 1391: 105).

کولو معتقد است معرفی ادبی یک فضا دقیقاً بنا نهادن یک دنیای تخیلی است که بر زاویه دید شخص و ترکیب متن تأکید می‌کند (Collot, 2011). جغرافیای ادبی از دیدگاه کولو بر بخش‌های تخیلی آن استوار است تا ارجاع‌های واقعی مکان در دنیای واقعی؛ زیرا مکانی که در بافت ادبی وارد می‌شود، به محض ورود دستخوش استحاله می‌شود و ضمن فاصله گرفتن از ارجاعات بیرونی، جنبه تخیلی پیدا می‌کند. این روش در ادبیات بسیار راهگشاست، ولی متأسفانه در متون ادبی فارسی مهجور مانده است.



2. بحث و بررسی

2-1. پیکره مطالعاتی

بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم نخستین بار در سال 1345 منتشر شده است. جایگاه برجسته مکان در این اثر به گونه‌ای است که در پیش‌نویس کتاب به آن اشاره شده است: «به این شهر سوگند می‌خورم» و به این ترتیب اهمیت و قداست مکان از همان آغاز برجسته است. این کتاب سه فصل دارد با نام‌های باران رؤیای پاییز، پنج نامه از ساحل چمنخاله به ستاره‌آباد و پایان باران رؤیا که به سه زمان کودکی، جوانی و میانسالی راوی اشاره دارند. همچنین متن کتاب در زبان اصلی به سه فونت ریز، متوسط و درشت نوشته شده که به ترتیب به همان زمان‌ها اشاره می‌کنند.

2-2. مکان‌ها

نمونه بارز درهم‌آمیختگی تخیل و شهر در ستاره‌آباد به منصفه ظهور رسیده است. ستاره‌آباد نام تغییرشکل‌یافته استرآباد (گرگان) است. ابراهیمی خود متولد این شهر است و نام استرآباد در همان سال تولد او به گرگان تغییر کرده است. در منابع نام این شهر (که از سال 1376 مرکز استان گلستان شناخته می‌شود) استارآباد، ستارآباد، استرآباد و استرآباد آمده است. این نامگذاری ممکن است سه دلیل عمده داشته باشد:

1. مکان نگهداری اسب و استر؛
2. استر — همسر خشاریارشا — بانی شهر؛
3. کوکب و ستاره درخشان.

در متون دیگر، مثل تاریخ بیهقی، خواجه ابوالحسن از این شهر با لفظ استاریاد یاد کرده است؛ چنان‌که نام کتاب معروف دکتر منوچهر ستوده، یعنی *از آستارا تا استاریاد*، برگرفته از همین نوشتار بیهقی است. رضاشاه پهلوی در سال 1316 نام این شهر را به گرگان تغییر داد.

روزنبرگ به نقل از کولو اثر را بازتابی از مکان یا تجربه زیسته می‌شناسد که مفهومی ابدی در ادبیات دارد (Rosenberg, 2016). اماکنی که ابراهیمی در بار دیگر شهری که دوست می‌داشت نام می‌برد، اگرچه در گذر زمان بسیار تغییر کرده‌اند و متعلق به دوره کهنی هستند، با نام‌هایی اندکی متغیر، در نقشه فعلی گرگان هم دیده می‌شوند؛ چال‌باغ به جای آلوچه‌باغ و باغ سفارت روسیه به جای باغ قصر که در نقشه فعلی گرگان هم هستند.

مکان‌های اشاره‌شده در کتاب در فصل‌های مختلف شکل‌های گوناگون دارند. در بسیاری از موارد، اماکن در دوره 1 و 2 حس و حال و فضای مشترکی دارند؛ یعنی آنچه فضا در این دو مرحله زندگی بازنمایی می‌کند یکسان است، اما آنچه فضا در مرحله 1 و 3 منعکس می‌کند بسیار متفاوت است. برای مثال آلوچه‌باغ یا ستاره‌آباد هنگامی که راوی پس از مدت‌ها به آن بازمی‌گردد اصلاً شبیه آنچه در کودکی می‌دیده، نیست.

جدول 1. مکان‌های اشاره‌شده در کتاب که داستان در آن‌ها می‌گذرد

مکان	زمان مورد اشاره	مکان	زمان مورد اشاره
ستاره‌آباد	3_1	باغ قصر	1
کچور	2	بازار	2_1
چمخاله	2	چای‌خانه	3_2
شهر	2_1	کلبه	2
خیابان ملل	2	آلوچه‌باغ	3_1

1 کودکی (7-10 سالگی)، 2 جوانی (حدود 20 سالگی)، 3 میانسالی (یازده سال بعد)

رودو می‌گوید: «شهرها در فضایی ذهنی شکل می‌گیرند. به محض اینکه نوشتار به میان می‌آید، طرح اولیه شهرهای تخیلی هم شکل می‌گیرد» (Roudout, 1990: 39). آن شهری که ابراهیمی در یک‌سوم نخست کتاب توصیف می‌کند، به واقعیت نزدیک‌تر است. در یک‌سوم پایانی شهر بیشتر به سمت مکان تخیلی می‌رود و از مکان واقعی فاصله می‌گیرد. از آنجاکه تفاوت تغزل مدرن و کهن این است که بیرون، درون را توصیف می‌کند؛ یعنی آنچه در محیط بیرون



می‌گذرد، در درون رخ می‌دهد و بیرون آینه تمام‌نمای درون است. به این دلیل آن بیگانگی که پس از 11 سال برای عابر در شهر زادگاهش رخ می‌دهد، درواقع آینه بیگانگی با خود است:

- اینجا آلوچه‌باغ نیست آقا؟

- بود. حالا «خیابان ملل» شده است (ابراهیمی، 1378: 103).

- ببخشید خانم! اینجا منزل پدر هلیا نیست؟

- اینجا حمام است. نمی‌بینید؟ (همان: 106)

درواقع چنان‌که راوی شهرش را نمی‌شناسد، خودش را نیز از یاد برده است.

از دید ابراهیمی، شهر محیط رویش افراد است. او انسان‌ها را همچون گل‌ها می‌داند که تا

وقتی ریشه‌شان در خاک است، قابلیت شکوفایی دارند:

انسان خاک را تقدیس می‌کند.

انسان در خاک می‌روید چون گیاه و در خاک می‌میرد.

هلیا! تو مرا از من جدا کردی. تو مرا از رویدن بازداشتی. تو هرگز نخواهی دانست

که یک مرد در امتداد یازده سال راندگی چگونه باطل خواهد شد. حالیا تو با

درخت ریشه‌سوخته‌ای که به باغ خویش بازمی‌گردد چه می‌توانی گفت؟ (همان:

27)

شهر آواز نیست که رهگذری به یاد بیاورد، بخواند و بعد فراموش کند.

هیچ‌کس شهری را بی‌دلیل نفرین نخواهد کرد.

هیچ‌کس را نخواهی یافت که راست بگوید که شهرم را نمی‌شناسم (همان: 26).

از دیگر مکان‌های مهم در این کتاب باغ نارنج، مزرعه پنبه و باغچه آفتابگردان است. مفاهیمی

نزدیک به رویش، ریشه داشتن و ارتباط نزدیک با خاک برای زنده ماندن و رشد کردن:

پدر! من باغ‌های نارنج شهرم را دوست می‌دارم (ابراهیمی، 1378: 20).

همه‌جای زمین برای گل‌های ما خاک هست و مهر در خاک، رویدنی است چون

گیاه (همان: 16).

همچنین بخش مهمی از کتاب به استفاده اضافه‌های مکانی می‌گذرد که تکرار آن‌ها در متن مشهود است، برای مثال بوته‌های پنبه، باغ‌های نارنج، کلبه‌های چوبین، جاده‌های خلوت شب، مهمان‌خانه متروک، خانه چوبی کنار رودخانه. اهمیت مکان و فضا اگر بیشتر از قهرمان داستان نباشد کمتر نیست. چنان‌که به‌وضوح می‌بینیم هلیا حضوری بسیار منفعل و کمتر نسبت به مکان دارد:

تمام راه‌ها به کلبه چوبی ساحل چمنخاله می‌انجامید و من ایمان داشتم که تو باز خواهی گشت (همان: 18).

ما باغچه کوچکی داشتیم و گل‌های کوچکی که باغبان برای آن آفریده بود. ما گل‌های کوچکمان را آب می‌دادیم. کنار باغچه می‌نشستیم و علف‌ها را از ریشه بیرون می‌آوردیم و دور می‌انداختیم. درختان را می‌گفتیم که سایه بردارند و آفتاب را بگذارند که بر گل‌های کوچک ما بتابد. گل‌ها از یاد بردند که باغبان آن‌ها را کوچک آفریده است. سر کشیدند و بلند شدند. ما نتوانستیم با گل‌ها بجنگیم. ما نتوانستیم آن‌ها را از خاک جدا کنیم. آن‌ها ریشه‌هایی یافتند که ده سال خاک نمناک باغ را مکیده بودند. گل‌ها از درخت‌های بلند و سایه‌بان‌های از برگ نرسیدند. گل‌ها از آنکه باغچه کوچک است، باغ کوچک است و دنیا کوچک‌تر از همه آن‌هاست، نهراسیدند و روزی از راه می‌رسید که: باباجان گفته باغچه را بیل بزنند. گفته که مثل تمام حیاط، آنجا را هم سنگ بگذارند (همان: 15).

از سمت دیگر، نویسنده برای این شهر که به‌عنوان کنشگر مطرح است و اهمیت شاخصی دارد، هویت مستقلی هم قائل است. اگرچه در زندگی قهرمانان داستان بسیار اثرگذار است، هویت و زندگی‌ای مستقل از آن‌ها دارد: «شهرها را نبود ما غریب نمی‌کند. شهرها در فقدان انسان امتداد می‌یابد» (ابراهیمی، 1378: 102).



سانسو (1973) در تعریف مکان واقعی می‌گوید مکان شهر واقعی جایی است که بشر را متحول می‌کند. ما هنگام ترک آن دیگر کسی نیستیم که واردش شدیم. این بازنمایی دیگری است از آنچه کولو آن را توصیف درون از طریق بازنمایی بیرون می‌نامد. من میدان‌های نو را نمی‌شناسم. [...] قصر، پارک شهر شده است (ابراهیمی، 1378: 103).

آلوجه‌باغ خیابان ملل شده است (همان: 103).
در خیابان ملل هیچ‌کس را دوست نمی‌دارم (همان: 103).
بیست سال از آن روزی گذشته است که من شهرم را از دیدگاه تازه‌ای به یاد سپردم (همان: 41).

چنان‌که پیش‌تر هم گفته شد، بررسی مثلث جهان/من/کلمه در شهر نکات پنهانی از متن را به ما می‌نمایاند. شادی قهرمان داستان (دو نمونه آغازین) پیش از ترک آن و بدحالی و طرد قهرمان داستان/راوی از طرف محبوبش در بازگشت به شهر (دو نمونه انتهایی) نمادهایی به همان وضوح دارد. درعین‌حال راوی هنوز امید دارد بازگشت به آن شهر، او را به رؤیاهای رفته و حال خوب پیوند بزند.

بار دیگر به شهری بازگردم که خواب‌های مرا زنده خواهد کرد (ابراهیمی، 1378: 94).

پدر! بگذار به شهری بازگردم که نخستین خندیدن‌های شادمانه را به من آموخت و نخستین گریستن‌های کودکانه را.

شهری که مرا به خویش می‌خواند، همچنان که فانوس‌فروش دوره‌گرد، کودکان مشتاق را (همان: 25).

شهری مرا سنگسار می‌کرد. مردم یک شهر مرا دشنام می‌دادند. شهری که دوست می‌داشتم (همان: 18).

این به معنای یافتن مدلول‌های جغرافیایی در متن و ساختار فضایی نیست، بلکه طرح‌واره‌ای انتزاعی است که درون‌مایه‌ها و ترکیب متن و نوشتار یک اثر را بیان می‌کند (کولو، 2014: 121).

3. نتیجه‌گیری

متن ادبی یا رمان یک نویسنده، تماماً ما را با شناخت مکان روبه‌رو کرده و نویسنده به این ترتیب جهان‌بودگی خود را توصیف می‌کند و نوع دیگری از همان توصیف مثلث من/جهان/کلمه اتفاق می‌افتد که شناخت هریک از اجزا، به شناخت کلی می‌انجامد. به عبارت دیگر شناخت ما از شهر به واسطه و همتای شناخت ما از پرسوناژ تکمیل می‌شود.

مطابق تئوری کولو، همواره با بررسی جغرافیای متن ادبی به جغرافیای ذهنی نویسنده می‌رسیم. در بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم هم متن ادبی با افزودن چاشنی تخیل به مکان‌های جغرافیایی مکان‌هایی را بازآفرینی می‌کند که نه تنها درون‌مایه‌های مکان‌های واقعی را دارند، بلکه چیزهای بیشتر و تخیلی‌تری هم دارند. درواقع اینکه اماکن نام‌برده هنوز روی نقشه جغرافیایی گرگان دیده می‌شوند، به ما نشان می‌دهد مکانی که ابراهیمی توصیف کرده کاملاً تخیلی نبوده و وجود خارجی داشته است.

آن شهری که ابراهیمی در یک‌سوم نخست کتاب توصیف می‌کند، به واقعیت نزدیک‌تر است. در یک‌سوم پایانی شهر بیشتر به سمت مکان تخیلی می‌رود و از مکان واقعی فاصله می‌گیرد. از آنجاکه تفاوت تغزل مدرن و کهن این است که بیرون، درون را توصیف می‌کند، یعنی آنچه در محیط بیرون می‌گذرد، در درون رخ می‌دهد و بیرون آینه تمام‌نمای درون است، می‌توان گفت که آن بیگانگی که پس از یازده سال برای عابر در شهر زادگاهش رخ می‌دهد، درواقع آینه بیگانگی با خود، کودکی و همه خاطرات گذشته است. حتی ساکنان شهر هم چهره



قدیم آن را بازنمی‌شناسند. ضمن اینکه شهر در این اثر فقط یک مکان نیست، بلکه همتای یک پرسوناژ، پویایی، کنش و اهمیت دارد.

مسیر طی شده، برخلاف برخی آثار، خطی نیست و دایره‌ای است؛ به این معنی که قهرمان پس از طی کردن مسیر از گرگان تا چمخاله و انزلی، در انتها دوباره به گرگان بازمی‌گردد. این شباهت واضح با در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته نوشته مارسل پروست، نکته‌ای است که راه تحقیق را برای سایر محققان این عرصه باز خواهد گذاشت.

پی‌نوشت‌ها

1. Auguste Dupouy
2. Albert Thibaudet
3. André Ferré
4. Géographie Littéraire

5. قهرمان آتش بدون دود

6. قهرمان کلیدر

7. سیر داستانی چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم اثر زویا پیرزاد در آبادان، زمین سوخته احمد محمود در اهواز، لاله برافروخت اسماعیل فصیح در محله درخونگاه تهران، نیمه غایب حسین سنابور، چشم‌هایش بزرگ علوی و سهم من پرینوش صنیعی در تهران، مدار صفر درجه‌ی احمد محمود در اهواز، اهل غرق منیرو روانی‌پور در جنوب ایران، ترلان و پس از پایان فریبا وفی در آذربایجان و رازهای سرزمین من رضا براهنی در تبریز و اردبیل می‌گذرند.

8. Michel de Certeau

منابع

- ابراهیمی، نادر (1378). بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم. تهران: روزبهان.
- پاینده، حسین (1394). «عنصر مکان در ادبیات داستانی معاصر» (مصاحبه حسین پاینده). آزما. ش 110. صص 33-31.
- پرستش، شهرام و مرتضوی سمانه (1390). «بازنمایی فضاهای شهری تهران در زمان‌های دوره رضا پهلوی». جامعه‌شناسی هنر و ادبیات. س 3. ش 1. صص 105-132.

- تقوی فردود، زهرا (1396). «بازنمایی فضای معماری ایران از مجرای تخیل فرانسوی با تکیه بر نقد جغرافیایی». پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. دانشگاه تربیت مدرس. دوره 5. پاییز 96. ش 3. صص 27-1
- جعفری، مرضیه (1391). «بازنمایی فضا و هویت شهری در رمان فارسی». ویستا. <https://vista.ir/w/a/21/fpqxv>. بازدید 23 مارس 2020.
- حبیبی، سیدمحسن (1378). «فضای شهری، حیات واقعه‌ای و خاطره‌های جمعی». صغه. دوره 9. ش 28. صص 21-16
- _____ (1389). *قصه شهر؛ تهران، نماد شهر نوپرداز ایرانی*. تهران: دانشگاه تهران.
- خطاط، نسرین‌دخت (1391). «نقد جغرافیایی از دید میشل کولو». *نقدنامه هنر؛ نقد جغرافیایی*. تهران: مؤسسه نشر شهر، صص 291-273
- ریاضی، سیدابوالحسن (1391). «بازنمایی تهران در داستان یوسف‌آباد خیابان سی‌وسوم». *مجموعه مقالات سمینار بازنمایی فضای شهری در هنر و ادبیات*. س 3، ش 1. صص 132-117.
- ستاری، جلال (1385). *اسطوره تهران*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- سید قاسم، لیلا و نوح‌پیشه، حمیده (1395). «جغرافیای ادبی و شاخه‌های آن: معرفی مطالعات نوین بینارشته‌ای در ادبیات». *نقد ادبی*. س 9. ش 33. صص 108-77
- نامور مطلق، بهمن (1391). «درآمدی بر نقد جغرافیایی». *نقدنامه هنر؛ نقد جغرافیایی*. تهران: مؤسسه نشر شهر.
- نظری‌منظم، هادی و جرونده، زینب (1398). «کاربست نقد جغرافیایی در خوانش دو رمان سرانجام شری و الحی اللاتینی». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. دوره 7. بهار 1398. ش 1. صص 115-91
- Basanj D, Gramifar E. (2019). "Translation of figures of speech, semantic and translational issues. For a microstructural approach in translatology". *CLRJ*. 7 (3). pp. 94-125.
- Basanj D, Hakami A. (2020). "Form and meaning, semasiological study of "Some credible stories about love". *LRR*. 10 (6). pp. 87-111.



- Collot, M. (2011). *Pour une géographie littéraire, le partage des disciplines*. LHT Dossier. 16 mai 2011. <http://fabula.org/lht/8/index.php?id=242>.
- Collot, M. (2014). *Pour une géographie littéraire*, Paris: Corti.
- De Beaurepaire-Fromont, P. (1907). *Esquisse d'une géographie littéraire de la France*, en annexe à J. Charles-Brun, *Les Littératures provinciales*, Paris: Bloud et Cie.
- Deleuze, G., et Félix Guattari. (1980). *Mille Plateaux*. Paris: Minuit.
- Ferré, A. (1946). *Géographie littéraire*. Paris: Edition du Sagittaire.
- Khattate, Nasrine et Jaleh Kahnamouipour. (1394). *Le nouveau critique littéraire en France*. Téhéran: Samt.
- Moretti, F. (2000). *Atlas du roman européen 1800-1900*. Traduit de l'italien par Jérôme Nicolas, Paris: Seuil.
- Rosemberg, Muriel. (2016). *La spatialité littéraire au prisme de la géographie*. L'Espace géographique. N° 4. Tome 45. pp. 289-294.
- Roudaut, J. (1990). *Les villes imaginaires dans la littérature française*. Paris: Hatier.
- Sansot, P. (1973). *Poétique de la ville*. Paris: Editions Klincksieck.